

اشتباه و سردرگمی هم همان بی‌خبری از عالم غیب و ناباوری آنها نسبت به امداد های غیبی و کمکهای الهی است .

و به تعبیر قرآن کریم :

”يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ“

ظاهری از همین دنیای مادی و عسل و اسباب ظاهری را می‌بینند و از عالم دیگر و پایان کار غافل و بی‌خبرند .

و از اینجاست که می‌بینیم قرآن کریم روی ایمان به غیب اینقدر تکیه می‌کند و آنرا نخستین نشانه تقوی می‌داند ، و علت اصلی آن همان نقش اساسی و سازنده ای است که ایمان به غیب در ساختن یک اجتماع انقلابی دارد و روح امیدی است که در یک نظام جدید مذهبی و نوپائی می‌دمد و نیروی فوق العاده و بیرون از انتظاری است که بکمک یک ملت معتقد به مبدء و معاد می‌شتابد .

و همین ایمان به غیب بود که مسلمانان صدر اسلام را با دست خالی و نداشتن اسلحه و وسائل جنگی بر نیرومندترین لشکرها و مجهزترین دشمنان اسلام پیروز گردانید که نمونه‌اش جنگ بدر میباشد ، و همین نیرو بود که انقلاب اسلامی ایران و مردم مبارز و مؤمن کشور ما را بر خلاف انتظار و با دست خالی بر بزرگترین قدرتهای جهان و ایادی آن غلبه داد .

و همین امداد بزرگ غیبی بود که مردان پولادینی چون بلال حبشی و صهیب رومی و عمار و پدرش یاسر و امثال آنها را تربیت کرد که سخت ترین شکنجه را بر بدن خود خردیدند و دست از پرستش خدای یکتا بر نداشته دشمن را از میدان مبارزه شرمسار و سرافکنده بیرون کردند ، و در انقلاب ما نیز

بسمو و کرامت ائمه کرامت اسلام
بلا تملوم العذاب الا بالاسلام

حجه الاسلام والمسلمین رسولی

مسلمانان ایثارگر صدر اسلام

رتال جامع علوم انسانی

بسمه تعالی

انقلاب اسلامی ما در دنیا و در نوع خود بی نظیر بوده و اگر نمونه و نظیری هم داشته باشد همان انقلاب اسلامی صدر اسلام میباشد که آن هم از ابعاد مختلف موجب اعجاب مورخین جهان گردیده است و هرکس بر مبنای دیدگاه و درک و برداشت خود آنرا بنوعی تجزیه و تحلیل کرده و چون غالباً ایمان و عقیده‌ای بخدای یکتا و امدادهای غیبی نداشتند تا جائیکه نتوانستند بهر جریان‌ی رنگ مادیت داده

و از دریچه دید کوتاه خویش بسدان نگریستند ، چنانچه در انقلاب اسلامی ما نیز که برای رسیدن به حقیقت همان انقلاب اصیل صدر اسلام انجام گرفته بنگاههای خبری و رسانه‌های تبلیغی عموماً همین بر داشته‌ها را داشته و از دیدهای مادی خود اتفاقات را بررسی کرده و پیش بینی می‌کنند ، و بهمین دلیل نیز غالباً در تجزیه و تحلیل‌های خود دچار اشتباه و سردرگمی گردیده و پیش بینی‌های آنان اشتباه از آب درمی‌آید ، و علت اساسی این

هزاران جوان و پیر و زن و مرد دلباخته شهادت پرورش داد که ایثار گرانه به زیر تانک دشمن میرفتند و مشتاقانه با اصرار و التماس در میدانهای مین قدم میگذارند تا از میهن اسلامی و آئین مقدس خود دفاع نموده و در میدان جنگ با دشمنان اسلام پیروز و سربلند بیرون آیند .

ما در شماره های گذشته نمونه ها سی از اینگونه مسلمانان ایثار گر صدر اسلام را برای شما ذکر کردیم و اینک به چند نمونه دیگر اشاره میکنیم :

عمار یاسر و پدر و مادرش :

از مسلمانانی که بسختی دچار آزار شرکین گردید عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه بودند که این هر سه بجرم اینکه به پیغمبر اسلام ایمان آورده بودند سخت ترین شکنجه ها را از دست شرکین تحمل کردند تا بالاخره یاسر و سمیه در زیر شکنجه آنان جان سپردند و بغیض شهادت نائل شدند ، و عمار نیز از روی تقیه در ظاهر با گفتن کلماتی خود را نجات داد و گرنه او نیز بسرنوشت پدر و مادر مسلمانش دچار میگردد اهل تاریخ و هم چنین مفسرین در تفسیر آیه شریفه :

” مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِنْ اللَّهِ وَكَلِمَةٌ عَذَابٌ عَظِيمٌ ” (۱)

نوشته اند که مشرکان قریش جمعی از افراد تازه مسلمان را مانند عمار و یاسر و سمیه و بلال و صهیب و خباب و دیگران را گرفته و برای آنکه دست از آئین خود بردارند شکنجه کردند و یاسر و سمیه چون دست از آئین خود برنداشتند بدست ابوجهل و دیگران شهید شدند ، بدین ترتیب که پاهای سمیه را از دو جهت مخالف سرد و شتر بستند و سپس با حریمای بدنش را از میان به دو تیم کردند ، و سپس یاسر را نیز با ضربتی کشتند ، و این دو نخستین مسلمانانی بودند که در راه اسلام بدرجه

شهادت نائل شدند ، و اما عمار که چنان دید آنچه را شرکین از آنها خواسته بودند بر زبان جاری کرد ولی در دل به ایمان خود باقی بود ، و همین سبب ناراحتی و اضطراب او شده بود ، و دیگران نیز به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - گزارش دادند که عمار کافر شده و از دین دست کشیده ، رسول خدا (ص) در پاسخ آنان فرمود : هرگز! براستی عمار کسی است که سرتاپا مملو از ایمان بخدا است ، و ایمان بحق با گوشت و خون او آمیخته و مخلوط است . پس از این ماجرا خود عمار نیز با چشم گریان بنزد رسول خدا (ص) آمد و نگران عملی بود که انجام داده بود و سخن کفر آمیز بر زبان جاری کرده بود ، ولی رسول خدا (ص) او را دلداری داده و اشک دیدگانش را پاک کرد و بدو فرمود : باکی بر تو نیست و اگر پس از این نیز دچار آنها شدی بهمین گونه خود را نجسات ده و همین سخنان را بازگویی . (۲)

و در تفسیر طبری است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله ، از او پرسید : عمار! چه شده است ؟ عرض کرد : ای رسول خدا عمل بدی از من سرزده زیرا مرا رعنا کردند تا آنکه ناچار شدم نام شما را بدشنام بپریم و خدایان آنها را بخوبی بدان کنیم . رسول خدا - صلی الله علیه و آله - اشک چشمانش را پاک کرد و با آن سخنان او را دلداری داد .

و این اشیر و دیگران نقل کرده اند که گاهی عبور رسول خدا (ص) در مکه به عمار و پدرش یاسر افتاد که شرکین آنسو را شکنجه میکردند ، حضرت که چنان دید به آنسو فرمود : ای خاندان یاسر صبر و بردباری پیشه کنید که وعده گاه شما بهشت است .

بلال حبشی :

بلال بن رباح از زمره بردگانی بود که هنگام بعثت رسول خدا (ص) در مکه بسر میبرد و بنا بر مشهور بوده امیه بن خلف

- یکی از سران مشرکین - بود و در خانه او بسر میبرد ، بلال همچون افراد بسیار دیگری که از علائق مادی آسوده بودند و با قلبی پاک و آزاد از هر گونه تعصب غلط و هواهای نفسانی نور تابناک اسلام در دلش تابش کرده و دین حق را پذیرفته بود و مال و منالی نداشت تا ناچار باشد بخاطر حفظ آنها حقیقت را انکار کند ، تحت شکنجه و آزار مشرکان و افراد قبیله " بنی جمح " که در آنان زندگی میکرد قرار گرفت . این - هشام نقل کرده که امیه بن خلف روزها هنگام ظهر که میشد او را از خانه بیرون میبرد و روی سنگهای داغ و تفتیده مکه میخواباند و سنگ بزرگی روی سینه اش میگذارد و بدو می گفت : بخدا سوگند بهمین حال خواهی بود تا بمیری و یا از خدای محمد دست برداری و لات و عزیری برستش کنی . بلال در همان حال که بود می گفت : احد ... احد ... (خدای من یکی است) .

روزی ورقه بن نوفل (پسرعموی خدیجه) بر او بگذشت و بلال را دید که شکنجه اش میدهند و او در همان حال شکنجه میگوید :

احد ... احد ...

ورقه نیز گفت :

احد ... احد ...

بخدا سوگند ای بلال که خدا یکی است ... آنگاه به امیه بن خلف و افراد دیگر قبیله " بنی جمح " که او را شکنجه میکردند رو کرده گفت : بخدا سوگند اگر او را به این حال بکشید من قبرش را زیارتگاه مقدسی قرار خواهم داد و بدان تبرک می جویم ، و در کتاب " اسد الغابه " داستان شکنجه او را نسبت به ابی جهل نیز داده است .

بلال بهمین وضع دشوار و اسفناک بسر میبرد تا آنکه رسول خدا (ص) او را خریداری کرده و در راه خدا آزاد کرد ، و درباره ای از نقلها نیز آمده که ابوبکر او را از امیه بن خلف خریداری کرد و آزاد ساخت ، و این اشیر گفته : رسول خدا (ص) به ابوبکر

فرمود: اگر چیزی داشتیم بلال را خریداری می‌کردیم! و ابوبکر پیش عباس بن عبدالمطلب عموی رسول خدا (ص) رفت و جریان را بدو گفت، و عباس وسیله آزادی او را فراهم ساخته و از صاحبش که زنی از قبيله بنی جمح بود خریداری نمود.

خَبَابِ بْنِ الْأَرْتِ :

در شهر مکه جوانی بود بنام " خباب " که بعنوان بردگی در خانه زنی از قبيله خزاعه یا بنی زهره بسر میبرد و کار او نیز آهنگری و اصلاح شمشیرها بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله، با این جوان الفت و انسی داشت و نزد او رفت و آمد میکرد، خباب نیز روی صفای باطن و پاکی طبیعت در همان احوال بعثت رسول خدا (ص) سوی ایمان آورد و گویند: ششمین مردی بود که مسلمان گردید و در ایمان خود نیز محکم و

خباب را برهنه کرده و از پشت روی آن آتشها خواباندند، خباب گوید: در این موقع مردی از فریش نیز پیش آمد و پسی خود را روی سینه من گذارد و آنقدر نگاهداشت تا گوشت و پوست بدن من آتش را خاموش کرد و تا پایان عمر جای سوختگی آن آتشها در پشت خباب بصورت برص و پیسی نمودار بود، و چون عمر بخلافست رسید روزی خباب را دیدار کرد و از شکنجه هائی که در صدر اسلام از دست مشرکان فریش دیده بود سؤال کرد، خباب گفت: به پشت من نگاه کن، و چون عمر پشت او را دید گفت: تا کتون چنین چیزی ندیده بودم.

و از شعبی نقل شده که گوید: خباب از کسانی بود که در برابر شکنجه مشرکین بردباری میکرد و حاضر نمود از ایمان به خدای تعالی دست بردارد، مشرکان که

بن وائل بولی طلبکار بود، و پس از آنکه مسلمان شد بنزد وی آمده مطالبه حق خود را کرد، عاص بدو گفت: طلب تو را نمیدهم تا دست از دین محمد برداری و بدو کافر شوی، و خباب با کمال شهامت و ایمان و مردانگی گفت: من هرگز بدو کافر نمی‌شوم تا هنگامی که تو بمیری و در روز قیامت مبعوث گردی، عاص گفت: باشد تا آنوقت که من مبعوث شدم و به عمل و فرزندی رسیدم طلب تو را می‌پردازم! بدنبال این گفتگو خدای تعالی این آیات را نازل فرمود:

"أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَوَلَدًا، أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ آتَخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا، كَلَّا سَكَتَ مَا يَقُولُ وَ نَعَدُّ لَهُ سِنَ الْعَذَابِ مَدًا، وَ نَرْتُهُ مَا يَقُولُ وَ يُأْتِينَا قُرْآنًا" . (۳)

این انبیا و دیگران از شعبی نقل کرده‌اند

ایمان به غیب بود که مسلمانان صدر اسلام را با نداشتن وسائل جنگی بر نیرومندترین دشمنان اسلام پیروز گردانید و همین نیرو بود که انقلاب اسلامی ایران را بر بزرگترین قدرتها غلبه داد

که چون شکنجه مشرکان به خباب زیاد شد بنزد رسول خدا (ص) آمده عرض کرد: آیا از خدا برای مادر خواست باری و نصرت نمیکنی؟ خباب گوید: در این هنگام رسول خدا (ص) که صورتش برافروخته و سرخ شده بود رو بمن کرده فرمود: آنها که پیش از شما بودند باندازه‌های بردبار و شکیبا بودند که گاهی مردی را می‌گرفتند و زمین را جفر کرده‌ا و در زمین میکردند آنگاه اره برنده روی سرش می‌گذاردند و با شانه‌های آهنین گوشت و

چنان دیدند سنگهائی را داغ کرده و پشت او را آنقدر بآن سنگها فشار دادند تا آنکه گوشتهای پشت بدنش آب شد.

مشرکین، گذشته از آزارهای بدنی از نظر مالی هم تا آنجا که می‌توانستند تازه مسلمانان را در مضیقه قرار داده و زیان مالی بآنها میدزدند. در باره همین خباب طبرسی مفسر مشهور و دیگران می‌نویسند: خباب از عاص

بر استقامت بود و بهر اندازه که او را شکنجه کردند دست از آئین خود برنداشت. مشرکان مکه او را می‌گرفتند و مانند بسیاری دیگر زره آهنین بر تنش کرده در آفتاب داغ و روی ریگهای مکه می‌نشانند تا بلکه از فشار حرارت هوا و آهن و ریگها بستوه بیاید و از دین اسلام دست بردارد، و چون دیدند این عمل در خباب اثری ندارد هیزمی افروخته و چون هیزمها سوخت و بصورت آتش سرخ درآمد بدن

استخوان و رگهای بدنشان را شانه میکردند ولی آنها دست از دین خود برنمیداشتند . . . و از داستانهای جالبی که در این باره نقل کرده این است که می نویسد: کار خباب این بود که شمشیر می ساخت . و رسول خدا صلی الله علیه و آله ، با وی الفت و آمیزش داشت و پیش او می آمد ، خباب که برده زنی بنام ام انمار بود ماجرا را به آن زن خبر داد ، آئین که این سخن را شنید از آن پس آهن را داغ میکرد و روی سر خباب میگذاشت و بدین ترتیب میخواست تا خباب را از آمیزش با پیغمبر اسلام و پذیرفتن آئین وی بازدارد ، خباب شکایت حال خود را به رسول خدا (ص) کرد و پیغمبر (ص) در باره او دعا کرده گفت :

" اللهم انصر خبابا "

یعنی خدایا خباب را یاری کن - پس از این دعا " ام انمار " بدرد سری مبتلا شد که از شدت درد همچون سگان فریاد میزد ، و بالاخره کارش بجائی رسید که بدو گفتند : باید برای آرام شدن این درد ، آهن را داغ کرده بر سرت بگذاری و از آن پس خباب پاره آهن داغ میکرد و بر سر او میگذاشت .

امیرالمؤمنین (ع) در مرگ خباب سخنانی فرموده که شدت آزار و شکنجه هائی را که در راه اسلام کشیده بخوبی معلوم میگردد ، خباب بنا بر مشهور در سال ۳۷ هجری در کوفه از دنیا رفت و طبق وصیتی که کرده بود بدنش را در خارج شهر کوفه دفن کردند ، و در آن هنگام علی (ع) در صفین بود ، و خباب که هنگام رفتن آن حضرت بمغین بیمار بود بخاطر همان بیماری نتوانسته بود در جنگ شرکت کند در غیاب آن بزرگوار از دنیا رفت ، و چون علی (ع) مراجعت کرد و از مرگ وی مطلع شد در بارهاش فرمود :

" بَرَحِمَ اللّٰهِ خَبَابَ بْنِ الْأَرْتِ فَلَقَدْ
" أَسْلَمَ رَاغِبًا ، وَ هَاجَرَ طَائِعًا ، وَ
" قَنَعَ بِالْكَفَافِ ، وَ رَضِيَ عَنِ اللّٰهِ
" وَ عَائِنَ مُجَاهِدًا " (۴)

خدا رحمت کند خباب بن ارت را که از روی رغبت و میل اسلام آورد و مطیعانه (و سربفرمان) هجرت کرد و بمقدار کفایت (زندگی) قناعت کرد و از خداوند (در هر حال) خوشنود و راضی بود ، و مجاهد زندگی کرد . و در نقل ابن اثیر و دیگران است که بدنبال این جملات فرمود :

و ببلاى بدنى مبتلا گردید ، و خدا پاداش کسی را که کار نیک کند نپاوه نخواهد کرد .

■ ■ ■

این بود شعای از آزار و شکنجه افراد تازه مسلمان که از دست مشرکین و کفار مکه دیدند ، و ما بعنوان نمونه ذکر کردیم و در تاریخ زندگی بسیاری از مسلمانان صدر اسلام مانند عبدالله بن مسعود و صهیب و دیگران نمونه های فراوانی از اینگونه آزار - های بدنی و زبانهای مالی که بجرم پیروی از حق از سوی مشرکین دیدند در تاریخ بچشم میخورد ، و بنوشتہ اهل تاریخ تدریجا کار بجائی رسید که باوجهل و جمعی از مردمان قریش دست از کار و زندگی کشیده و جستجو می کردند تا به بینند چه کسی بدین اسلام درآمده و چون مطلع میشدند که شخصی تازه مسلمان شده بنزدش میرفتند ، اگر شخص محترم و قبیلهداری بود و از ترس قوم و قبیلهاش نمی توانستند او را بقتل رسانند با بیازارند ، زبان بملامت وی گشوده سرزنش میکردند مثل آنکه می گفتند : آیا دین پدرت را که بهتر از این دین و آئین بود رها ساختی ؟ از این پس ما تو را نزد مردم به بی خردی و نادانی معرفی خواهیم کرد و قدر و شوکت را بی ارزش خواهیم ساخت ، و اگر مرد تاجر و پیشه‌وری بود او را تهدید به کسادى بازار و نخریدن جنس و ورشکستگی و امثال اینها میکردند ، و اگر از مردمان فقیر و مهاجران و بردگان بودند به انواع آزارها دچار می ساختند ، تا آنجا که گاهی دست از دین برمیداشتند .

از سعید بن جبیر نقل شده که گوید : به

ابن عباس گفتم : براستی کار زجر و شکنجه مشرکین نسبت باصحاب رسول خدا (ص) بدان حد بود که ناچار می شدند از دین خود دست بردارند ؟ پاسخ داد : آری بخدا سوگند گاهی آنها را چنان آزار و شکنجه میدادند و گرسنه و تشنه نگاه میداشتند که قادر نبودند سرپا به ایستند و ناچار می شدند برای رهائی خود هر چه را مشرکین میخواستند بر زبان جاری سازند ، که اگر بآنها می گفتند : مگر لات و عزى خدای شما نیستند ؟ می گفتند : چرا ، و حتی گاهی اتفاق افتاد که حشراتی چون " جمل " (سرگین غلطان) و یا حشرات دیگری را که روی زمین راه می رفتند بآنها نشان داده می گفتند : مگر این خدای تونست ؟ جواب میدادند : چرا ! .

ادامه دارد

۱ - " و هر کس پس از ایمان آوردنش بخدا کافر شود ، نه آنکس که مجبور گشته (و از روی اکراه سخن کفر بر زبان جاری کرده) اما دلش استوار به ایمان است بلکه آنکس که سینه خود را بگور گشوده غضب خدا بر آنهاست و عذابی بزرگ دارند " (سوره نحل آیه ۱۰۶)

(۲) تفسیر فخر رازی ج ۲۰ ص ۱۲۱ .

۳ - " آیا دیدی آنکس را که به آیات ما کافر شد و گفت : مال و فرزند بسیاری بمن خواهند داد ، مگر از عیب حبر یافته با از خدای رحمان پیمانی گرفته ، هرگز چنین نخواهد بود ما آنچه را گوید نیت خواهیم کرد و عذاب او را افزون می کنیم ، و آنچه را گوید بدو میدهم ولی نزد ما به تنهایی خواهد آمد " (سوره مريم آیه ۷۷)

۴ - نهج البلاغه - فیض - ص ۱۰۹۸ .
و بدنال آن فرمود : " طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَ عَمِلَ لِلْحِسَابِ وَ قَنَعَ بِالْكَفَافِ ، وَ رَضِيَ عَنِ اللّٰهِ " یعنی خوستا بحال کسی که در یاد معاد (و روز جزا) باشد و برای حساب کار کند و باندازه کفایت قانع باشد و از خدای (خود) راضی و خوشنود باشد .